



## حسن کاشی

### شاعر شیعی قرن هفتم و هشتم

غلامعلی حدّاد عادل

کوتاه زمانی پس از انتشار کتاب هفت‌بند هفتادبند که حاوی هفت‌بند معروف کمال‌الدین حسن بن محمود کاشی و هفت‌بندهای دیگری است که به اقتضای او سروده شده، دیوان اشعار او نیز نخستین بار به کوشش سیدعبّاس رستاخیز و با مقدمه حسن عاطفی منتشر شد.<sup>۱</sup> هر دو کتاب از انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است و جا دارد با اظهار خوشوقتی از سرعت گرفتن و سامان یافتن انتشارات این کتابخانه، از رئیس محترم کتابخانه و آقایان رستاخیز و عاطفی خصوصاً به سبب انتشار دیوان حسن کاشی تشکر کنیم.

حسن کاشی شاعر شیعی سده‌های هفتم و هشتم است. خانواده او از مردم کاشان بوده‌اند، اما او در آمل چشم به جهان گشوده و در آنجا می‌زیسته و آرامگاهش در سلطانیّه زنجان است. شرح حال وی در جلد سیزدهم دانشنامه جهان اسلام ذیل مدخل «حسن کاشی» آمده و منابع و مآخذی که می‌تواند محل رجوع محققان باشد، به تفصیل در پایان مقاله ذکر شده است. در دیوان حسن، جز در مدح علی و آل علی علیهم السلام شعری دیده نمی‌شود و او جز مدح این خاندان، مدحی دیگر نگفته است. اگر چندصد سال قبل از او، شاعر شیعی دیگری مانند ناصر خسرو قبادیانی، گفته بود:

پسنده است بازهد عمار و بوذر  
کند مدح محمود مرّ عنصری را؟  
من آمم که در پای خوگان نریزم  
مر این قیمتی در لفظ دری را

حسن کاشی نیز گفته است:

از آن نیم که ز دیوان‌های کهنه و نو  
فراهم آرم<sup>۲</sup> شعری به صد هزار اشکال  
به شهد مدح کسی گرزبان گشایم، باد  
زبان ناطقه ام در گه شهادت لال  
اگرچه مال ندارم، یقین آن دارم

که دین خود نفروشم به دنیی از پی مال<sup>۳</sup>

مورخ و محقق محترم، آقای رسول جعفریان، در آغاز پیشگفتاری که بر کتاب نوشته‌اند، گفته‌اند:

میرزا عبدالله افندی، کتابشناس برجسته عصر صفوی، در تحلیل جالبی بر این باور است که سه نفر در تشیع ایران نقش داشته‌اند: شیخ حسن کاشی، علامه حلی و محقق کرکی. این سخن، حق است و بدون تردید، افندی آن را از سر علم و اطلاع گفته است.<sup>۴</sup>

اصل سخن میرزا عبدالله در ریاض العلماء و حیاض الفضلاء از این قرار است:

المولی حسن بن [ ... ] الکاشی فاضل عالم محقق شاعر  
مدقق منشیء ماهر، و هو والشیخ علی الکرکی بل العلامة  
الحلی ایضاً فی نشر مذهب الشیعة سوا ...<sup>۵</sup>

آقای عاطفی در مقدمه خود گفتار میرزا عبدالله را ترجمه کرده، آورده‌اند:

۱. کمال‌الدین حسن بن محمود کاشی؛ دیوان حسن کاشی؛ به کوشش عباس رستاخیز، با مقدمه حسن عاطفی؛ تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
۲. در متن کتاب «آورم» آمده است که آن را به ضرورت وزن شعر، به «آرم» تبدیل کرده‌ایم.
۳. کاشی؛ همان، ص ۱۲۸.
۴. همان، ص ۷۰.
۵. عبدالله بن عیسی بیگ افندی؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء؛ ج ۱، قم: مطبعة الخیام، ۱۴۰۱ ق، ص ۳۰۸.

ملاحسن بن (محمود) کاشی. وی فاضلی عالم و محقق شاعر و مدققی منشی و ماهر بود. او و شیخ علی کرکی و بلکه علامه حلی در نشر مذهب شیعه برابر بوده اند، برای آنکه کاشی هم حق بزرگی به گردن مردم داشته، از جهت آنکه آنها را به راه حق هدایت و به آیین شیعه رهبری کرده است و به همین مناسبت، ... عامه از گذشته و حال با وی دشمنی می کرده اند و او را سرآغاز حدوث مذهب شیعه در دولت صفویه یا در روزگار سلطان محمد الجایتو خدابنده می دانسته اند ...<sup>۶</sup>

می توان گفت: شعر حسن کاشی در آغاز گسترش تشیع در ایران مورد توجه و اقبال علاقه مندان به این مذهب بوده و در محافل و مجالس خوانده می شده و شعر خوانان و مدیحه خوانان اشعار وی را به خاطر می سپرده اند و می خوانده اند و شاید بتوان از تأکید بلیغ میرزا عبدالله این طور استنباط کرد که شعر حسن کاشی در آن زمان به منزله یک رسانه در تبلیغ و ترویج تشیع در ایران مؤثر بوده است. بی گمان دانش و تقوا و اعتقاد راسخ او به ولایت و امامت علی (ع) از یک سو و قوت طبع و استحکام شعر او از سوی دیگر در تأثیر کلام وی نقش داشته است. برای آنکه تصویر و تصور روشن تری از چهره این شاعر آیینی ترسیم کنیم، بخشی از قصیده غزالی که وی در هشتاد بیت، در مدح امیرالمؤمنین علی (ع) به اقتضای خاقانی با مطلع:

هر سحر کز موج این دریای گوهرزای من  
گوهر معنا دهد فکر فلک پیمای من

سروده، نقل می کنیم:

یرلغ طبع مرا مهر از ولای مرتضی است  
حجت تنزیل طبعم معجز طاهای من  
تا نگرده کهنه حکمش تازه گرداند فلک  
هر مه از شکل مه نو صورت طغرای من  
موسی عهدم که بر طور ریاضت ساکنم  
روشن از الطاف حق هر دم تجلی های من  
خصم اگر در روز دعوی ساحری گردد، دهد  
گوشمال «لامساس» او را بد بیضای من  
مقتدای سینه صاحب دلانم کعبه وار  
بیت معمور معانی طبع مستقصای من  
تازبانم در ثنای رکن ایمان ناطق است  
رکن هفت اقلیم معنا شد دل یکتای من  
زین صفت کآمد چو عیسی طبع من معجز نما  
داشت گویی نفخه روح القدس مامای من  
بر سر بازار معنی گر انا الحق می زلم  
سرآین معنی نداند جز دل شیدای من

گرچه اندر شاعری همتا ندارم در زمین  
نیست اندر نامرادی نیز کس همتای من  
ور ز بی قوتی فرو ماندم ز قوت، باک نیست  
قوت دل ها فراید شعر جان افزای من  
آن توانگر همتم در دین که با افراط فقر  
ظاهر است از خلق عالم فرط استغنائی من  
محنت دل با که گویم زانکه در مازندران  
نیست کس را از بلای خویشتن پروای من  
تا نریزد آبرویم پیش هر کس بهر نان  
قفل خاموشی است دایم بر لب گوئی من  
گرچه بر من روز راحت شد شب یلدا ز غم  
صبح راحت بر دمدم هم زین شب یلدای من  
می کنم صبری موقر، می برم عمری به سر  
تا چه بار آرد فلک زین مایه سودای من  
غم ز درویشی ندارم چون یقینم شد که هست  
در کف سالار محشر مایه اثرای من  
در ضیافت خانه تحقیق خوانسالار خلد  
می کند اجری ز دست میر دین اجرای من  
کمترین مملوک حیدر، کاشیم، کز فضل او  
در سخن بالاتر از اعشی است استعلای من  
زاده طبع منست این شعر و این جان من است  
چونکه دیوان ها ندارد طبع مدح آرای من  
تا به بازار سخن نقد معانی می برم  
قلب زرانده بیرون ماند از سودای من  
گر ز روی امتحان صدبار در آتش زنند  
جز طلا بیرون نیاید زر مستوفای من  
بر سر بازار اقلیم معانی کو کسی  
تا دهد عرض متاعی همبر کالای من؟  
شاعران را گرچه غاوی خوانده در قرآن خدای  
هست از ایشان هم به قرآن ظاهر استثنای من  
کاشی اصلم، آملی مولد، حسن نامی که هست  
همچو حسن روز احسان، صدر جنت جای من  
یارب از فضل و کرم سیراب کن طبع مرا  
زانکه از حد تجاوز رفت استسقای من<sup>۷</sup>

از این نمونه می توان به پایه و مایه شاعری وی پی برد؛

۶. کاشی؛ همان، ص ۲۹. «عامه» به معنای اهل سنت است، نه توده مردم. در مقدمه آقای عاطفی، «عامه» به «مردم عامه» ترجمه شده است که ما آن را تصحیح کرده ایم و «مردم» را حذف کرده ایم.  
۷. همان، ص ۱۴۴-۱۴۵.

پایه ای که شاعر خود نیز بدان تفاخر و تحدّی می کرده است. تنگدستی و عسرت او نیز از این ابیات و نمونه های متعدّد دیگر در قصاید دیگر، آشکارا معلوم می شود؛ چنانکه «توانگر همت» بودن او در عین فقر مفرط، نشانه روشنی از فرط استغنائی او از خلق عالم است.

نکته مهمی که با خواندن اشعار حسن کاشی در این دیوان به دست می آید، این است که قصاید وی در مدح امیرالمؤمنین و خاندان وی، هر چند محکم و بی عیب است، برخلاف قصاید شاعران درجه اول پیش از وی، دچار تعقید و تکلف نیست، بلکه به فهم مردم نزدیک است. اگر سخن میرزا عبدالله افندی را در تأثیر شعر او در تبلیغ و ترویج تشیع در ایران به یاد آوریم، می توانیم بگوییم مخاطب شعر حسن کاشی مردم بوده اند و او با احساس تعهد نسبت به دفاع از حق امیرالمؤمنین (ع)، آگاهانه، آنچنان شعر می گفته که مردم بفهمند و بپسندند و با خود و بر دیگران بخوانند. غرض او از شاعری، نشان دادن تسلط بر فنون و صناعات شعری نبوده، بلکه او شعر را همچون ابزاری یا رسانه ای در خدمت اعتقادات خود به کار می گرفته و از هر چه با این مقصود ناسازگار بوده، دوری می جسته است. همین نکته سبب شده تا شعر او امروز هم تا حدود زیادی برای عموم مردم باسواد قابل فهم باشد و حتی مداحان و منقبت خوانان دوران ما هم بتوانند پس از هفتصد سال از دیوان حسن کاشی اشعار متعددی برگزینند و برای مردم بخوانند. هفتصد سال فاصله زمانی، زبان شعری حسن کاشی را چندان کهنه و نامقبول و نامطبوع نساخته است.

دیوان حسن کاشی مقدمه مفصل و سودمندی دارد به قلم آقای حسن عاطفی، همشهری وی، در بیست صفحه که در آن، علاوه بر بیان مطالبی درباره تولد و وفات شاعر، احوال او به نقل از «دولت شاه سمرقندی»، «امین احمد رازی»، «قاضی نورالله شوشتری»، «محمد مظفر حسین صبا» و «میرزا عبدالله افندی اصفهانی» ذکر شده و نمونه هایی از شعر او که گواه بر استقبال وی از سنایی و خاقانی و ظهیر فاریابی است و نیز نمونه هایی از استقبال دیگران از شعر وی آمده است.

آقای عاطفی بحث نسبتاً مفصّلی کرده اند در اثبات اینکه تاریخ محمدی که تاریخ دوازده امام به نظم است و به سال ۱۳۷۷ به همت آقای جعفریان به چاپ رسیده، از حسن کاشی نیست و در اثبات مقصود خود دلایل قابل توجهی عرضه کرده اند.

حسن کاشی در یکی از قصاید خود با مطلع:

مرا خدای جهان داده دولتی منصور

که شرح شمه آن دولتی است نامحضور

در چهارده، پانزده بیت به احوال زندگانی خود قبل از آنکه شعر خویش را یکسره موقوف فضایل و مدایح مولا امیرالمؤمنین کند، اشاراتی دارد که حاکی از آن است که او نیز مانند ناصر خسرو، در مقطعی از حیات خود، به توبه و انقلاب حال روی آورده و راه و رسم تازه ای برگزیده است. کاشی در این قصیده می گوید:

مرا که اول حالت بدان صفت بودم

که از خجالت آن شرح نیستم به حضور

شده به فرط معاصی چنان که گویی نیست

مقام معصیت الا ز نفس من معمور

به کار باطل و اندیشه خطا نزدیک

ولی ز طاعت و تقوا هزار منزل دور

به روی لاله رخان همچو زلفشان شیدا

به یاد نرگس خوبان چو چشمشان مخمور

ز بعد کثرت زحمت ز اجتهاد علوم

شده ز درس و تعلّم به شاعری مشهور

بر استماع نصیحت بسته راه صواب

ولی گشاده دل و جان به ناله طنبور

ز پای مستی عشاق خورده هر ساعت

ز دست ساقی مردآزما شراب غرور

به مدح گفتن باطل چو شاعر آن مشغول

به اختلاط ملوکان چو دیگران مغرور

فلک مرا به دمی باز بسته همچون تار

به او ستادیم داده به چنگ ده مزدور

به جز من ار دگری بودی اندرین مستی

به هوش بازرسیدی مگر به نفخه صور

اگر نه مهر نبی بودی [و] ولای علی

مرا خلاص که دادی از آن بلای شرور؟

به دست لطف، گریبان خاطر م بگرفت

کشید دامنم از چنگ روزگار غیور

چنان که پیشه پیشینگان بُد، اندر داد

ندای آیت «توبوا الی الله» از لب حور

چه گفت؟ گفت به مدح علی گرای که نیست

فزون ازین به دو عالم سعادت موفور<sup>۸</sup>

جای تعجب است که چرا در مقدمه آقای عاطفی و در شرح احوال شاعر به این ابیات اشاره ای نشده است. تاریخ ذکر شده در ذیل نام و امضای آقای عاطفی در پایان مقدمه، فروردین

۱۳۸۴ شمسی است؛ حال آنکه کتاب در پاییز ۱۳۸۸ به چاپ رسیده و مقدمه کوتاه مصحح کتاب، یعنی آقای سیدعباس رستاخیز نیز در پاییز ۱۳۸۸ نوشته شده است. اگر تاریخ ۱۳۸۴ درست باشد، می‌توان حدس زد آقای عاطفی هنگام تحریر مقدمه خود، همه دیوان حسن کاشی را، بدان صورت که در دست ماست، در اختیار نداشته‌اند.

کتاب، علاوه بر مقدمه آقای عاطفی، مقدمه کوتاهی نیز با عنوان «پیشگفتار» از مصحح دارد. مصحح که از همزبانان افغانی ما ایرانیان است، این مقدمه را عمدتاً به معرفی نسخه‌های خطی مورداستفاده خود اختصاص داده و گفته است:

قابل ذکر آنکه از مولانا حسن کاشی، تاکنون در هیچ یک از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی دیوان اشعار نسبتاً کامل معرفی نگردیده است.<sup>۹</sup>

سعی مصحح محترم در تصحیح این دیوان مشکور است و باید گفت وی فی الجمله از عهده این کار برآمده است.

راقم این سطور مناسب می‌داند به چند نکته که به تصحیح کتاب مرتبط است و در تورتی شتابزده بدان‌ها برخورد، اشاره کند تا در چاپ بعدی مورد توجه قرار گیرد.

۱. در صفحه ۶۲، در قصیده‌ای با مطلع:

حاصل این چرخ چیست؟ دوستی مصطفاست  
فایده عقل چیست؟ منزلت مرتضاست

در یکی از ابیات، بعد از مصراع اول «یافت ز بازوی او، دین محمد نظام»، مصراع دوم را با تصحیح قیاسی، یعنی از جانب خود، بدین صورت آورده است: «کوری آن کس که او، دین خدا را نخواست» و در پانوشت صفحه، اصل متن را آورده که به صورت «حق آشفته است» بوده است. حق این بود که مصحح با عنایت به اینکه در مصراع اول به نظام یافتن دین اشاره شده، به حکم صنعت طباق در شعر، مصراع دوم را به صورت «دین حق آشفته خواست» درمی‌آورد و بیت اینچنین می‌شد:

یافت ز بازوی او دین محمد نظام

کوری آن کس که او دین حق آشفته خواست

به این ترتیب تفاوت این صورت با آنچه در اصل متن بوده، تنها تفاوت کلمه «خواست» با «است» خواهد بود.

۲. در صفحه ۷۴، در قصیده‌ای در مصیبت سیدالشهدا حسین (ع) با مطلع:

ای دل کنون که عاشر ماه محرم است

شادی مکن که نوبت شادیت در غم است

بیتی به صورت زیر آمده است:

بر فرق روز بنه به عزاطشت آتشین  
کز شب پلاس دوخته چرخ اعظم است  
که پیداست باید بدین صورت باشد:  
بر فرق روز نه به عزاطشت آتشین  
کز شب پلاس دوخته چرخ اعظم است  
در همین قصیده آمده است:

ای مسند شریعت! (تو) بر خاک ره نشین  
کامروز مقتدای جهان روز ماتم است

که باز هم پیداست کلمه «تو» که ظاهراً افزوده مصحح است، زائد است و باید حذف شود.

۳. در صفحه ۸۷، در بیت:

او چون به سوی «مقعد صد» ملیک شد  
از فضل و علم خویش مرآدگار کرد

باید به جای «مقعد صد»، که غلط چاپی است، «مقعد صدق» بیاید.

۴. در صفحه ۸۹، در پایان قصیده‌ای با مطلع:

تا سرم در سایه خورشید ایمان می‌رود  
پای قدرم بر سر گردون گردان می‌رود

چند بیت آمده است که در آنها شاعر با ضمیر اول شخص واحد (متکلم وحده) به خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «در ره توحید و عدل استاده ام مردانه وار» که اشاره‌ای است به اینکه شیعه خود را در علم کلام، اهل العدل والتوحید می‌داند. نیز در بیت بعد می‌گوید: «دارم اندر راه دین با چارده شه دوستی». سه بیت پایانی این قصیده اینچنین است:

بر امید آنکه با ایشان همی بندد کنون

جان شیرین می‌دهد کاشی و خندان می‌رود

پیر و مولانا و شیخ جمله ایشانند و بس

راه حق این است هر کوراه ایمان می‌رود.

مولدش در امل و آبشخورش مازندران

وزره جد و پدر نسبت به کاشان می‌رود

اگر جای دو بیت اول و دوم در این سه بیت عوض شود، تبدیل فعل از اول شخص به سوم شخص - که بدان التفات می‌گویند - موجه می‌شود؛ والا بدین صورت که هست، عیب دارد.

۵. در صفحه ۱۰۲، در بیت پایانی قصیده در مصراع «به مدح آل علی رو تو سرفزرای کن»، «سرفزای» درست است که خطایی مطبعی است.

۹. همان، ص ۱۹.

۶. در صفحه ۱۲۹، در بیت دوم قصیده، «شیرآله» غلط و «شیرالاه» درست است. در همین قصیده، بیت ماقبل آخر صفحه، بدین صورت است:

در علمش از «سلونی» و اندر امامتش

دعوی خویش را گواه [من] از «لافتی» برم

پیداست که کلمه [من] که افزوده مصحح است، زائد است و برای رعایت وزن شعر، گواه را باید به فتح و او، بر وزن گنه، خواند.

۷. در صفحه ۱۴۷، در بیت پایانی قصیده:

جاعل به عیش و خوش دلی، زان حاصلش بی حاصلی

من ساغر مهر علی، بر جان شیداریخته

«جاعل» قاعدتاً باید «جاهل» باشد.

۸. در صفحه ۱۵۰، در بیت:

ثانی الاثنین، بر او وحدت فزودن مشرکی است

این قدر خود می شود در عقل انسان یافته

کلمه «او» در مصرع اول، زائد است.

۹. در صفحه ۱۵۹، در بیت:

چو تخم ناسره کاری درین جهان امروز

همین که کاری تو فردا یقین همان دروی

کلمه «تو» در مصرع دوم زائد است.

۱۰. در صفحه ۱۶۶، در بند پنجم از هفت بند معروف

حسن کاشی، سه بیت اول قصیده بدین صورت است:

ای گزیده مر خدایت یا امیر المؤمنین

خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین

گردنان دهر را آورده سرها زیر حکم

بازوی زورآزمایت یا امیر المؤمنین

خازنان کان و دریا کیسه ها پرداختند

روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین

در بیت دوم، علامت «رفع» روی حرف «گ» نابعاست و

گردنان به فتح گاف صحیح است؛ زیرا «گردن» در زبان فارسی

مجازاً به معنای شخص بانفوذ و قدرتمند آمده (ر. ک به:

لغت نامه دهخدا؛ ذیل مدخل «گردن» و حافظ نیز که هم عصر

حسن کاشی بوده، گفته است:

دل منه بر دنی و اسباب او

زانکه از وی کس وفاداری ندید

شاه غازی خسرو گیتی ستان

آن که از شمشیر او خون می چکید

سروران را بی سبب می کرد حبس

گردنان را بی خطر سر می برید

در بیت سوم هم به نظر می رسد فاصله میان دو کلمه «روز» و

«بازار» باید برداشته شود و «روز بازار» به معنی رواج و رونق و

گر می بازار بیاید.

۱۱. در صفحه ۱۷۵، در بیت:

چو همتش به دو عالم نکرد هیچ نگاه

برآمد از دل آیت رأیت الله

در مصرع دوم می باید بعد از کلمه دل، یک «او» اضافه

شود.

تأکید می کنیم که این خرده گیری ها از اهمیت کار مصحح

نمی کاهد و این قبیل خطاها و سهوها در کتاب آن اندازه نیست که

خواننده را آزار دهد و مانع استفاده شود.

در دیوان مولانا حسن، کلمات و لغات مهجور و ترکیبات

نوساخته، فراوان نیست و علت این امر نیز چنان که گفتیم، این

است که او سعی داشته از زبان متداول میان مردم فاصله نگیرد؛

با این حال، گاهی به کلماتی بر می خوریم که توجه ما را به خود

جلب می کند. سه نمونه را ذیلاً ذکر می کنیم:

الف) در صفحه ۷۶، در قصیده ای با مطلع:

دست شام از فرق گردون دوش چون برداشت تاج

زیر چرخ آبنوسی شد روان کشتی عاج

در بیت خاتمه قصیده، کلمه «کاج» را قافیه کرده و گفته است:

هر که پا از جاده حبّ علی بیرون نهاد

آیدش بر سر مدام از پنجه هر خصم، کاج

در این بیت، کاج به معنی چک و تپانچه و قفا و پس گردنی

است (ر. ک به: لغت نامه دهخدا؛ ذیل مدخل «کاج»).

ب) در صفحه ۹۸، در بیت آخر قصیده، گفته است:

چه گر جرایم عصیان ز حد گذشت ولی

ثنای میر هدی دولتی است بس مبرور

به نظر می رسد شاعر در این بیت، «چه گر» را به معنی

«گرچه» آورده است. اگر این فرض درست باشد، باید دید آیا

چنین دخل و تصرفی در «اگرچه» و «گرچه» جایز است و سابقه

داشته یا نداشته است.

ظاهراً «چه گر» به این معنی صحت و سابقه نداشته باشد.

ج) در صفحه ۱۲۱، در قصیده دیگری با مطلع:

دوش در دریای فکرت همچو ماهی در شبک

می تپدم از مقالات رقیب و اهل شک

فرزندان معصوم وی کرده، در تاریخ شعر و ادب آیینی ما قدر و منزلتی شایسته دارد و انتشار دیوان او در ایران امروز کاری ضروری بوده و اهتمام ناشر و مصحح و مقدمه نویس محترم اهتمامی ستودنی است. حسن ختام نوشته ما بند سوم از هفت بند معروف حسن کاشی است: ۱۱

ای سپهر عصمت از فر تو زیور یافته  
 آسمان از سایه چتر تو افسر یافته  
 از غبار درگه چرخ احترام آشکار  
 کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته  
 بر امید مثل رویت دست نقاش ازل  
 نقش ها بر بسته، لیکن چون تو کمتر یافته  
 هر که دست ات را به دریا کرده نسبت بی گمان  
 رشحه دست تو را دریای اخضر یافته  
 وان که اندر آفرینش لاف بالایی زده  
 رفعت ات را ز آفرینش پایه برتر یافته  
 باز قدرت هر کجا بال جلالت کرده باز  
 طایران سدره را در زیر شهر ساخته  
 روز فتح الباب ابر دست دریا فیض تو ست  
 نسر طایر را فلک چون بط شناور یافته  
 هر که مهر مهر تو بر صفحه جان کرده نقش  
 مخزن دل را چو کان زر توانگر یافته  
 هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته  
 دست خود را تا قیامت حاجت آور یافته  
 ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را  
 ای ز تو دریای فطرت کان گوهر یافته  
 با صفای گوهر پاک تو گردون سال ها  
 خاک خجلت بر جبین آب کوثر یافته  
 با خدا و مصطفی رای تو یک ره داشته  
 از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته  
 گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب  
 تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب

در بیته، ترکیب زیبای «آن سو ترک» را قافیه کرده و گفته است:

آن که رفت اندر سلاسل همچو برق اندر حصار  
 وان که صیتش برگذشت از چرخ، بل کان سو ترک  
 قبل از آنکه نوشته را به پایان بریم، مفید می دانیم به نقل از مقدمه آقای عاطفی، حکایتی که دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراء در بیان مقامات و احوال مولانا حسن کاشی آورده و میرزا عبدالله افندی هم، آن حکایت را به نقل از دولت شاه عیناً به فارسی در ریاض العلماء نقل کرده است، ذکر کنیم:

گویند که مولانا حسن بعد از زیارت کعبه معظمه - شرفها الله - و حرم حضرت رسالت - علیه الصلوٰة والسلام - به عزم زیارت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السلام - به دیار عراق عرب افتاده و به عتبه بوسی آن آستانه شریف مشرف شد و این منقبت بر روضه مطهره منوره آن حضرت خواند:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین

وی ز عزت ماح بازوی تو روح الامین

در آن شب، حضرت شاه ولایت پناه را به خواب دید که عذرخواهی او می کند که ای کاشی! از راه دور و دراز آمده ای و تو را دو حق است بر ما، یکی حق مهمانی و یکی حق صلۀ شعر. اکنون باید که به بصره شوی و آنجا بازرگانی است که او را مسعود بن افلح گویند، از ما سلامش رسانی و گویی که در سفر عمان در این سال در آب کشتی تو غرق خواست شدن، یک هزار دینار بر ما نذر کردی و ما مدد کردیم و کشتی و اموال تو را به سلامت به ساحل رسانیدیم. اکنون از عهده آن بدرآی و از خواجه بازرگان زرستان.

کاشی به بصره آمد و آن خواجه را پیدا ساخت و پیغام امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را به بازرگان رسانید. بازرگان از شادی چون گل بشکفت و سوگند خورد که من این حال به هیچ آفریده نگفته ام و فی الحال، زر تسلیم مولانا حسن کرد و خلعتی بر آن مزید ساخت و شکرانه آنکه فریادرس شاه ولایت شده، دعوتی مستوفاجهت صالحان و فقرای شهر بداد. ۱۰

آنچه به اختصار می توانیم گفت و باید بگوییم، این است که حسن کاشی اگرچه در ادب فارسی شاعری درجه اول یا حتی درجه دوم محسوب نمی شود، از این حیث که به جای شاهان و قدرتمندان، مردم را مخاطب خود دانسته و شعر محکم و متین خود را با غیرت و حمیت شیعی، در روزگاری خطیر یکسره صرف اعلاء کلمه حق و دفاع از امامت و ولایت امیر مؤمنان و

۱۰. همان، ص ۲۶-۲۷.

۱۱. همان، ص ۱۶۴-۱۶۵.